شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال پانزدهم
۲۸ مرداد ۱۴۰۲
۲ صفر ۱۴۴۵
شماره ۴۰۱۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۳٪

۱۹° ↓ ۳۳° ↑

صبح ۲۵ | ظهر ۳۲ | عصر ۳۳ | شب ۲۷

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۵:۱۴
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۲۳
- غروب آفتاب ۱۸:۱۷:۴۹
- اذان صبح فردا ۰۳:۲۲:۰۳
- اذان مغرب ۱۸:۳۶:۵۷
- طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۳:۲۶

اول شخص

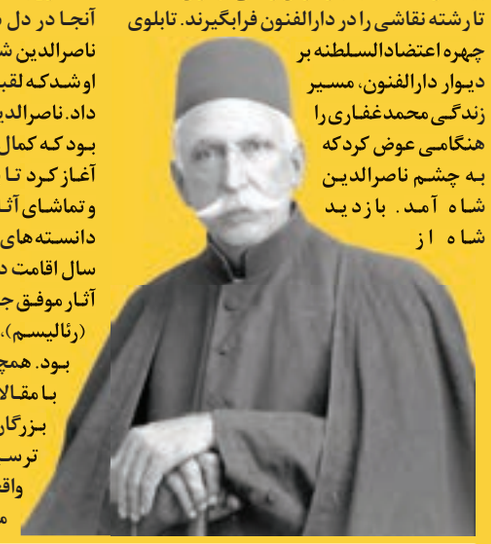
کمالِ ملک نقاشی ایرانی

هم زمان با ۲۷ مرداد سالروز درگذشت استاد محمدغفاری، یادی کرده ایم از این نقاش نامدار عصر قاجار که از سوی ناصرالدین شاه به کمال الملک معروف شد



آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بود که محمدغفاری به دنیا آمد. پدرش از صاحب منصبان خوش نام کاشان بود و عمویش صنیع الملک، از هنرمندان بنام قاجاری را همه می شناختند. با پایان تحصیلات ابتدایی، هنگامی که دوازده سال بیشتر نداشت با برادرش راهی تهران شدند تا رشته نقاشی را در دارالفنون فرابگیرند. تابلوی چهره اعتضادالسلطنه بر دیوار دارالفنون، مسیر زندگی محمدغفاری را هنگامی عوض کرد که به چشم ناصرالدین شاه آمد. بازدید شاه از دارالفنون همانا، استقبال او از هنر محمد و استخدام او در دربار نیز، همان. نقاش مخصوص دربار که در بدو ورود عنوان «خان» را به خود اختصاص داد و بعدتر با لقب «پیشخدمت مخصوص دربار»، مشغول به نقاشی بود، رفته رفته تا به آنجا در دل شاه جا باز کرد که نه تنها ناصرالدین شاه از فرط شیفتگی، شاگرد او شد که لقبش را به «کمال الملک» تغییر داد. ناصرالدین شاه هنوز در قید حیات بود که کمال الملک سفرهای خود را به اروپا آغاز کرد تا با بازدید از نگارخانه های اروپایی و تماشای آثار نقاشان مطرح غربی، به وسعت دانسته های خود از هنر نقاشی بیفزاید. سه سال اقامت در فلورانس و رم و پاریس، رونگاری از آثار موفق جهانی و پرداختن به نقاشی واقع گرا (رئالیسم)، سوغات کمال الملک از سفرهایش بود. همچنین او از نخستین کسانی بود که با مقالات و یادداشت هایش ایرانیان را با بزرگان هنر جهان آشنا کرد.



ترسیم نقاشی هایی با جزییات کامل و واقعی از رویدادها، اشخاص و اماکن، مسئولیت سنگینی بود که استادانه از عهده آن برآمد و رفته رفته بنیان گذار سبک نقاشی معاصر ایرانی شد. با ترور ناصرالدین شاه، اما کمال الملک بار دیگر به اروپا سفر کرد. در سال ۱۲۷۹ از سوی مظفرالدین شاه به ایران فراخوانده شد. ادامه فعالیت او در دربار مظفرالدین شاه با اکراه و ملال بود. توقعات شاه و فضای دربار عرصه را بر کمال الملک تنگ کرد و لاجرم در سال ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۳ زندگی در عراق را به نقاشی در دربار ترجیح داد و ماحصل دوسال هجرت خود را در تابلوهایی ازجمله «زرگر بغدادی» و «میدان کربلا» به یادگار گذاشت. هنگامی که به ایران برگشت، انقلاب مشروطه آغاز شده بود و او نیز جسته گریخته با ترجمه آثار برخی نویسندگان آزادی خواه غیرایرانی، به سهم خود با جنبش همراه شد. او همچنین اقدام به تأسیس مدرسه صنایع مستظرفه کرد و ریاست آن را برعهده گرفت. این، آغاز آموزش کلاسیک یا عمومی نقاشی در ایران بود که با موافقت مجلس شورای ملی به ثمر نشست. چندسال پس از آن نیز بار دیگر با درخواست بودجه از وزارت معارف، مدرسه صنایع مستظرفه را با رشته های صنایع دستی گسترش داد و ضمانت کرد با این کار نه تنها هزینه های آن بازخواهد گشت که محلی برای درآمد نیز خواهد بود. محتشم السلطنه، وزیر وزارتخانه معارف به دنبال دفاع از این طرح در مجلس، بر درایت کمال الملک تأکید می کرد: «در این عالم حضیض صنایع و بی اعتنایی به این امر اساسی، فقط کسی که به قلت اسباب، هنر ایرانی را به میزان معلومات امروزه ثابت کرده، استاد معظم آقای کمال الملک است که علم و آگاهی و مراقبت خود را در ترویج و ترقی صنایع مستظرفه صرف کرده و از تربیت شاگرد و حسن اداره این کار، نمونه عالی در ایران گذارده و خواسته اند به همه بفهمانند که لیاقت ایرانی از دیگران کمتر نیست.»

سال ۱۳۰۷ کمال الملک مشروطه خواه که با استبداد رضاخانی ضدیت داشت به نیشابور تبعید شد. مدتی بعد نیز، بینایی یکی از چشمانش را از دست داد، که روایات مختلفی در این باره وجود دارد؛ او اما از نقاشی دست نکشید تا اینکه در ۲۷ مرداد سال ۱۳۱۹ بر اثر کهولت سن در سن نودوسه سالگی درگذشت و در جوار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری به خاک سپرده شد.

فیلم «کمال الملک»



اثری درژانر درام تاریخی و به کارگردانی و نویسندگی علی حاتمی در سال ۱۳۶۲ است که به زندگی کمال الملک می پردازد. نقش اصلی فیلم (شخصیت کمال الملک) را جمشید مشایخی بازی کرده است و عزت ا... انتظامی نقش ناصرالدین شاه را بر عهده دارد. مظفرالدین شاه با بازی علی نصیریان به تصویر کشیده شده است. می توان کمال الملک را یک اثر بزرگ، پربازیگر و با تعداد شخصیت های داستانی بسیار بیان کرد.

کتاب «کمال الملک»



کتابی در شرح احوال و آثار استاد محمد غفاری و شاگردان اوست که در پنج فصل تنظیم شده است. در فصل اول خصوصیات و ویژگی های مکتب هنر قاجار مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل دوم زندگی نامه استاد محمد غفاری (کمال الملک) ارائه شده. فصل سوم به معرفی آثار کمال الملک اختصاص داده شده است. در فصل چهارم زندگی نامه مختصر و برخی از آثار شاگردان کمال الملک آمده و در فصل پنجم نیز برخی از آثار کمال الملک و شاگردانش به چاپ رسیده است.

کارتون شهر





مجید صالحی

بسیاری از شهرهای کشور کیفیت زندگی شهری ندارند

منبع: ایسنا

کوچه

تخصص محوری به مثابه یک واجبِ فرهنگی



غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

ضرورت تخصص محوری را در حدِ واجبِ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی می دانم. واجبی که در ساحتِ حکمرانی باید مورد توجه جدی و عملی میدانی قرار گیرد. توجه به آن آموزه ای دینی نیز هست که ذیلِ عنوان رفیع عدالت باید بدان پرداخت. شایسته گزینی است بسانِ انتخاب کلید برای قفل. همان که «وضع الشیء فی موضعه» می خوانیم. تجربه زیستی به ما می گوید که برگماری غیرمتخصصان در جایگاه های تخصصی فاجعه آفرین است. هیچ چیز هم جای تخصص را نمی گیرد، حتی اگر به رفتار و اخلاق بهترین باشد، بی تخصص نمی تواند کار را پیش ببرد. هرکداممان اگر به این موضوع فکر کنیم به یاد خواهیم آورده هانمونه که افراد غیر متخصص با پذیرش مسئولیت در کار تخصصی مجموعه های موفق را به ورشکستگی رسانده اند. موفق ترین برنامه ها را با اجرایی نابلدانه، از پیش شکسته اند. نمی خواهم بحث را مصداقی کنم تا نگاه ها به یک زاویه خاص معطوف شود. حرف در ضرورت توجه به تخصص در برگماری هاست. چیزی که اگر به فقر در آن مبتلا باشیم بی شک به فقر در موفقیت خواهیم رسید. به تعهد به عنوان یک ضرورتِ ثانویه در کنار تخصص باور داریم، اما به سخنِ شهید چمران مؤمنیم کسی که تخصص ندارد و کاری را می پذیرد، بی تقواست. از بی تقواهم نمی توان توقع تعهد داشت. فرد بی تعهد و بی تخصص هم معلوم است چه خواهد کرد. از این منظر است که وقتی نگاهم به برخی احکام انتصابات می افتد آتش می گیرم؛ «نظر به تخصص، تجربه، تعهد و شما را برمی گزینم.» نگاه می کنی می بینی طرف میان رشته تحصیلی او، که نماد تخصص است، با حوزه برگماری اش چند سال نوری فاصله است. تجربه اش هم که بالاتر از صفر نیست چون یک روز هم در آن حوزه کار نکرده است. می ماند تعهد که شاید تعهد به فلان جریان و خویشاوندی با بهمان افراد معنایش تعهد جریانی و فامیلی باشد و الا با منطق شهید چمران از تعهد هم خالی است. با جلودارانی از این دست ناگزیر عقب خواهیم رفت و همان عقب هم خواهیم ماند. جز این باشد قاعده زندگی و سنت الهی به هم خواهد خورد. پیشرفت، حق کسان و حوزه های مسئولیتی است که افراد با شایستگیِ تخصص و تقوای تعهد و تجربه عملی بدون هیچ پیش برنده دیگر، انتخاب شوند. آن وقت بن بست ها هم نه تنها خواهد شکست که دیوارها دروازه باز خواهند کرد برای رسیدن به موفقیت. به احترام تعهد، به تخصص نگاهِ راهبردی داشته باشیم تا راهی بسته نماند. برای به توفیق رسیدنِ تخصص هم تعهد را در کار کنیم تا هیچ ظرفیتی مغفول نماند. چنان که در دفاع مقدس هرگاه به هم افزایی این دو به علاوه تجربه رسیدیم نتایج پیروزمندانه بود. در دیگر میادین و عرصه ها هم قاعده همین است.

به قول خدا

ای فریادرس آنکه فریادرسی ندارد

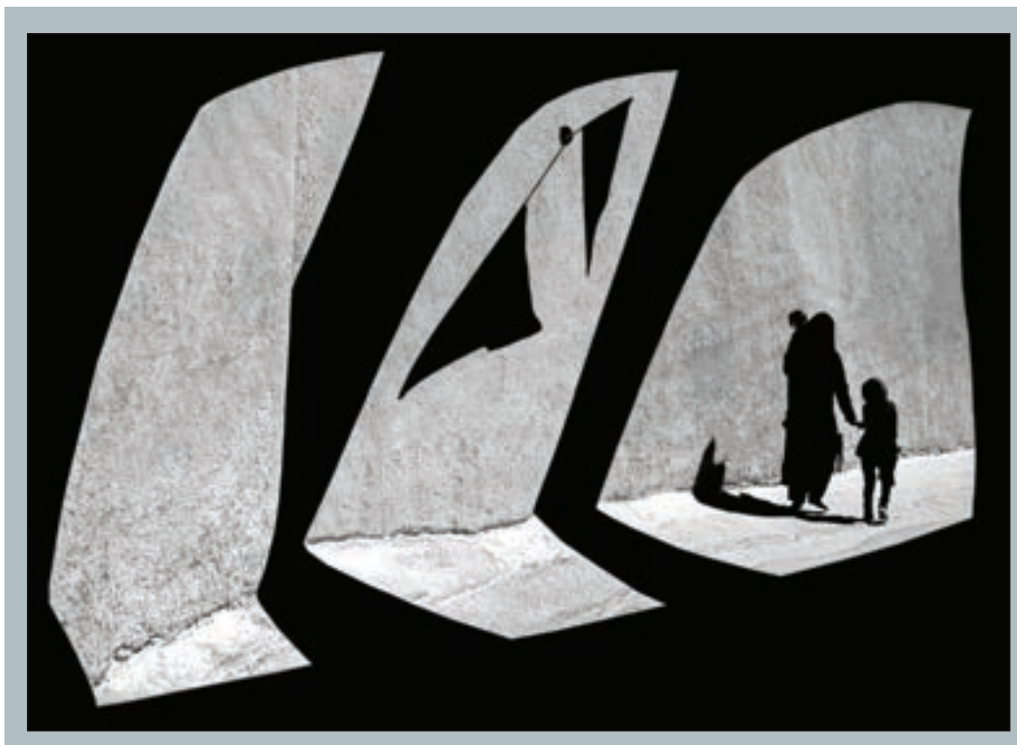


ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

«پشتت باید گرم باشد» حتما بارها این جمله را در معاشرت های روزمره و مشکلات مختلفی که ممکن است یک جایی سر و کله اش در زندگی هر کداممان پیدا شده باشد، شنیده اید! اینکه باید برای باز شدن گرهی که در کارت افتاده است، برای دادخواهی از ظلمی که دیده ای، برای رساندن صدایت به گوش کسی، برای رسیدن به آنچه که درخواست یا انتظارش را داری، باید کسی را داشته باشی که حمایتت کند! همان که این روزها به آن «پارتی» یا برخی برای اینکه عنوان اجتماعی پیدا کند آن را اجتماعی بودن تلقی می کنند! این موضوع نهادینه شده در بسیاری از ما اغلب اوقات یا باعث تسلیم شدن در مواقع سختی و سکوت کردن در شرایط دادخواهی در برابر ظلم می شود یا پناه بردن به شخصی که حمایت کند یا سفارشی مشکلمان را حل کند! زنجیره ای که خودمان آن را ساخته ایم و تعریف کرده ایم و حمایت می کنیم. اینکه اگر کسی را نداشتیم پس در بن بست حل مشکل یا درخواستمان مستأصل می مانیم و اگر کسی را داشته باشیم امیدی به گره گشایی داریم. این موضوع از دو بعد اجتماعی و معنوی به باورهای خیلی هایمان آسیب می زند و از آن غافلیم.

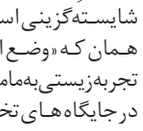
هر مشکل و درخواستی باید از مسیر اجرایی و قانونی و حقوق فردی راه و روشی برای مرتفع شدن داشته باشد و حتما نیازی نیست که کسی پشتیبان و حامی ما باشد و در رویکرد معنوی، آدمیزاد از یاد برده است که بزرگ ترین حامی او خداست. شیوه ای که خیلی از بزرگان در زندگی شان داشته اند که حتی «خواهش زیاد از دیگران را موجب از بین رفتن عزت و ابهت انسان می دانستند.» خداوند به انسانی که ایمان آورده باشد وعده حمایت و دفاع را داده است. چنان که در فرازی از آیه ۳۸ سوره حج می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا...، قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند.»

روایت یک قاب



عکس: امیرعنایتی

شاید آخرین فرصت این دنیا

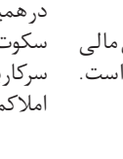


حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

تلفن زنگ خورد! نگاهی بهش انداخت اما سعی کرد خودش را بی تفاوت نشان بدهد. یک دستمال برداشت و الکی روی کابینت ها کشید. زنگ دوم، سوم ... و تلفن رفت روی پیغام گیر. «مینا می دونم خونه ای مادر! توی این ۲۴ سال من هیچ وقت آتیش زیر این دیگ رو بدون بچه هام روشن نکردم. دلیل این نذری هم که خودت بودی. ببین سال دیگه معلوم نیست برادرت بتونه از اون سر دنیا پیش ما باشه یا نه. می خوام وقتی در دیگ رو بر می دارم همه بچه هام قبلش هم زده باشنش. وانگهی می گن قهر دوتا مسلمون نباید بیشتر از سه روز طول بکشه . شما که خواهرید. منتظرتم دختر. سپیده و سعادت رو هم بیار حتما.» دستش روی کابینت با دستمالی در میان ایستاده بود و انگار مجسمه شده بود. دختربچه ای که یک عروسک کوچک را برعکس توی بغلش گرفته بود از توی اتاق آمد بیرون و گفت: «مامان می ریم دیگه.» زن برگشت به طرف دختر و گفت: «نه مامان کلی کار دارم نمی رسم.» دختر گفت: «من آش می خوام.» زن گفت: «خودم برات درست می کنم.» دختر گفت: «آش تو حیاط مادربزرگ خوبه، تازه آوا و منصور و متانت هم هستند.» زن این بار بلندتر گفت: «برو توی اتاقت و مشقات رو بنویس، ما جایی نمی ریم.» دختر گفت: «مشقام رو نوشتم، من که می دونم برای چی نمی ریم.» زن گفت: «برو توی اتاقت.» تلفن دوباره زنگ خورد، دوباره بعد از چند زنگ رفت روی پیغام گیر! «آبجی سلام. جواب سلام واجبه ها! نمی خوای جواب داداش کوچیکت رو بدی؟! درسته من فقط یازده دقیقه ازت دیرتر به دنیا اومدم ولی تا ابد کوچیکتم. خواستم بگم بذار این آخرین خاطره برام به باهم بودنمون ختم بشه. منتظرتم.» تلفن قطع شد و صدای گریه بچه ای از توی اتاق بلند شد. زن رفت توی اتاق و بعد رو به دخترک گفت: «من که می دونم تو این بچه رو سیخ زدی و وررفتی که گریه اش وسط خواب بلند شده.» بچه را از روی تشک برداشت و بغل گرفت و به دختربچه گفت: «از این اتاق پات رو بیرون نمی ذاری!» بچه را بغل گرفت و با تکاندن آرامش هم زمان توی پذیرایی به این سو و آن سو می رفت. بچه خوابیده بود اما او هنوز به تکان دادن و راه رفتن ادامه می داد. تلفن زنگ خورد. بعد از چند زنگ رفت روی پیغام گیر. صدای نفس نفس زدن و همراه با سکوتی به گوش می رسید. زن ایستاد وسط گل قالی پذیرایی. «سلام... می دونم صدام رو می شنوی. لطفا فقط گوش کن. نیومدم بگم که کی مقصر بود یا تو چی کار کردی و من چی کار کردم. خواستم بگم که ممکنه دنیا به ما دیگه فرصت کنار هم بودن رو مثل امروز نده. خواستم بگم ته تمام این دل گیری ها و قهرها فقط حسرت می مونه. کاش بودی و صورت گرفته مادر رو از صبح می دیدی که چطور گوش و چشمش وسط این شلوغی به دره. داداشمون داره دو روز دیگه می ره؛ از صبح هربار برای کاری رفته بیرون برگشته تا در رو وا کردن پرسیده مینا نیومد؟!» زن به صدا گوش می داد و چشم هایش گل های قالی را آب می داد. «ببین مینا اگه نمی خوای با من حرف بزنی باشه! اما یه امروز رو دل این مادر و پسر رو شادکن...» زن گریه اش بلندتر شد و رفت گوشی را برداشت و گفت: «میام، میام میام عزیز دلم، الان راه میفتم.»

شوخی بی شوخی

مغازه ای که مرگ می فروشد!



مهدی محمدی
طنزپرداز

مغازه جدیدی سر کوچه باز شده بود و داخلش فقط یکی دو تا میز و چندتا صندلی بود. داشتم از فضولی بابت اینکه آنجا چه کسب و کاری قرار است راه اندازی شود می مُردم. برای جلوگیری از مرگ ناشی از فضولی رفتم داخل و از دونفری که پشت میز بودند پرسیدم: ببخشید قراره اینجا چه کاری راه بیندازید؟

یک نفرشان گفت: قراره اینجا به کسانی که می خوان خودکشی کنند مشاوره بدیم. همین طوری هم کلی خودکشی ناموفق داریم. چرا باید زیادتر بشن. ما کمک می کنیم فرایند خودکشی موفق تسهیل بشه.

چه جالب. پس منم می خوام خودکشی کنم.

به خاطر مشکلات مالیه؟

نه. حتی یک مشکل مالی هم ندارم. به خاطر اینه که تنهام و هنوز کسی رو پیدا نکردم که ضریب هوشی بالا و هم سطح خودم داشته باشه.

پس اگه از لحاظ مالی هیچ مشکلی ندارید پیشنهاد می کنم ۲۰۰ میلیون تومان واریز کنید تا شما را به پاریس ببریم و شما آنجا خودتان را از بالای برج ایفل پرت کنید پایین. اجازه ورود به داخل برج هم با ما. راستی می گید منبع درآمدتون چیه که مشکل مالی ندارید.

گفتم: هر ماه رأس ساعت ۲۴ یکی از این سی شب، یارانه سیصدهزار تومنی به حسابم میاد که دیشب آخرین موردش بود. اگه دلتون نمی سوزه ماه دیگه هم همین مقدار به حسابم میاد.

با تعجب پرسید: شما که گفتید مشکل مالی ندارید ولی تنها منبع درآمدتون یارانه است. یارانه هم که کفاف هیچی رو نمی ده.

گفتم: آخه من فقط نون خالی می خورم.

گفت: ببخشید پاریس پیشنهاد دادم. شما با ۲۵۰ هزار تومن می تونید از ما مرگ موش مخصوص بخرید و خودکشی کنید.

گفتم: گرون نیست. مرگ موش قیمتش پایین تر از این حرف هاست.

گفت: مرگ موشی که ما می فروشیم، یک مرگ موش کاملا متفاوته. داخلش مواد نگهدارنده یا سرطان زا نداره.

خندیدم و گفتم: کسی که بخواد خودکشی کنه چیزی برای از دست دادن نداره.

بهداشت و سلامت تا لحظه آخر عمر اهمیت داره.

ولی برای من از همون اول عمرم، اهمیت نداشت. در عنفوان کودکی هم وقتی منو می فرستادند سبزی بخرم، توی راه برگشت تربچه هاشو با گل ولایی که روشون بود، می خوردم.

تو که شروع خوبی نداشتی، سعی کن حداقل پایان خوب و بهداشتی داشته باشی.

اینو خوب اومدید.

پس کارتتو بکش. به خاطر اینکه بار اولته اومدی مغازه ما، ۱۸۰ هزار تومن بکش.

کارتم اون قدرها موجودی نداره.

خودت گفتی تازه یارانه ریختن؟

ریختند ولی امروز بریز و بپاش کردم و ماست چکیده و پنیر هم خریدم، الان هم فقط پانزده هزار تومن توش داره! نمیشه الان مرگ موش رو بهم بدین ماه بعد که یارانه مو ریختند پولشو حساب کنم.

در همین حین همکار کناری اش که تا این لحظه سکوت کرده بود به او گفت: به جای اینکه مردم رو سرکار بذاری، برو یک سر بزن، ببین اگه تابلو مغازه املاکمون آماده شده، بیان نصبش کنن.